

## یاد

آن تکه‌های خاطره را روی دوش باد  
حق داری این که هیچ نمی‌آوری به یاد  
آن‌ها که با درون تو نسبت نداشتند  
بر زخمشان که دست تو مرهم نمی‌نهاد  
آن‌ها ولی دلیل نفس‌داری منند  
یخ می‌زدم و گرنه در این فصل انجماد  
آن‌ها شناسنامه‌ی تنهایی منند  
آن برگ‌های پاره و آن زخم‌های شاد  
هر دم به رنگ تازه‌تری جلوه می‌کنند  
در طرح ناگهانی و در شکل متضاد  
پیوند می‌دهند مرا با دریچه‌ها  
آن تکه‌های نور در آئینه‌های یاد  
من در همان حدود خیالات مانده‌ام  
بر من زمان نمی‌گذرد مثل برق و باد

\*\*

شکر خدا، تو زخم صداقت ندیده‌ای  
خنجر نخورده‌ای شبی از پشت اعتماد  
پس در همان هوای فراموشی‌ات بمان  
آرامشت دچار پریشان‌دلی مباد

